

مقدمه:

این مطلب را من بدون آنکه شناخت کافی از استاد نسیم و مقالاتش داشته باشم و به خصوص که دوست عزیزی از او خیلی توصیف کرده بود، نوشته و به سایت "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و بعدا وقتی از سایت خود استاد نسیم اطلاع حاصل کردم، برای خود او فرستادم. منتها پس از دریافت جواب استاد نسیم و اشاره دوستان دیگر به مقالات دیگر استاد، باعث شد، که در مقاله اصلاحات کوچکی وارد نمایم. بعدا دوست دیگری نام و آدرس صفحه "پیام آزادی" را برایم فرستاد و اینک مطلب را به این دوستان میفرستم. امید است، که به نشر آن مبادرت ورزیده و بنده را ممنون سازند. باشد، که زمینه ی مبارزات سالم ایدئولوژیک فراهم شده، با رفع اختلافات به وحدت ایدئولوژیک که مستحکم ترین وحدت هاست، برسیم .
باعرض حرمت
ز. متقی

استاد نسیم رخ ته مالوم کو، چراکه با سر زیر ریگ کردن از نظر

دشمن پنهان نمیشوی

دوست عزیزی حکایت کرده، گفت که استاد نسیم مقاله ای انحرافی تحت عنوان "به یاد رنجهای مقدس ، دیدار با نویسنده نامه ها" در رابطه به استاد پشت کرده گان نوشته و آنرا در سایت گفتمان انتشار داده است. راستی باورم من نمی آمد، که روشنفکری که زندان رفته و شکنجه کشیده، دست به نوشته ای انحرافی ای از نوع زده باشد. ولی با خواندن مطلب خیلی ها متاثر شدم و با تحریر این سطور هرگز قصد حمله به شخصیت استاد را ندارم، زیرا که هرکس در زندگی مرتکب اشتباه می شود، اما همانطور که میگویند اگر بینی که نابینا و چاه است و گر خاموش نشینی گناه است، میخواهم نکاتی را در رابطه به این نوشته ابراز نمایم. این نوشته میتواندست، با ضد و نقیض گویی هایی که دارد، مجموعه ای از هذیان گویی های روشنفکر خرده بورژوازی بوده باشد، که بین انقلاب و ضد انقلاب، مبارزه پرحوصله و بی سروصدای انقلابی و شهرت طلبی روشنفکرانه ی بی بند و بار سرگردان باشد. اما از زبان مبارز زندان دیده غیر قابل باورست، زیرا که :

(۱) اصلا در سایت گفتمان باید کسی مینوشت که یا از پشت کردن و جاسوس بودن رنگین دادفرها درین سایت بی اطلاع میبود و یا هم از مقام جلیلیه وزارت خارجه رشک میبرد. در مورد انقلابیون نجیب کشورما مجید کلکانی ها و جریانات

مربوطه ی آنان نوشتن و عکس خود را در زیر آن انتشار دادن ساده لوحیست، زیرا که در کشوری که روزنامه نگار مظلومی را فقط بخاطر کاپی کردن مطالب ضد مذهبی اولاً به اعدام و بعداً به بیست سال زندان محکوم می کنند، سرنوشت یاران انقلابی مجید کلکانی چه خواهد بود؟ بگذار کسانی این ننگ را متقبل شوند، که تصمیم گرفته باشند، دیگر هرگز به وطن برنگردند و یا هم به جایی پیوسته باشند و مانند رنگین خان دادفر تضمین زنده ماندن و چه بسی که به کرسی رسیدن را بدست آورده باشند.

۲) این نوشته بیشتر به نگارش روشنفکری می ماند، که از توده های مردم و آرمان و ایدیولوژی مردمی دور شده، سرش به سنگ مایوسی و نا امیددی خورده و همه چیز را تمام شده می پندارد و حالت غریقی را پیدا می کند، که برای نجات به هر خس و خاشاک دست می اندازد و حرمان شخصی را میخورد، که دیگر "آن کسی نیست که برای ما نمونه ای از رفاقت و جوهری از مبارزه، استواری و ایمان شمرده می شد. تا جاییکه او حتی نامش را تغییر داده "... او دیگر آن "مضطرب باختری" نبود که ما حاضر بودیم بیادش جان بدهیم. برای آنکه در زندگی خود صفحه جدیدی گشوده باشد، نامش را به "نگارگر" تبدیل کرده بود. ترک سنگر مبارزه و پشیمانی از راه و رسم مبارزاتی تا سرحد انکار از نام و نشان قدیم پیش رفته بود." و فکر میکند، که "سنگینی و صلابت رفتار و کلامش از نوع دیگری بود". استاد چشمانت را باز کن او نه تنها به جبهه مردمی قهرمانان چون مجید پشت کرده است، بلکه بسیار دیربست که به جبهه ی ضد مردم نیز پیوسته است. انقلابیون مردمی هم خیلی ها قبل مراسم فاتحه خوانی شخصیت انقلابی او را انجام داده اند و اما تو به نادرست حرمان رفاقت دیروزی او را میخوری.

۳) من فکر می کنم که استاد نسیم مانند عده ای از انقلابی نماها در برخورد به انقلابی سترگی چون مجید کلکانی به دو اشتباه ذیل در غلطیده است:

الف: انقلابی نماها به نام "دفاع" از مجید کلکانی به آرمان مردمی و ایدیولوژی مجید خیانت می کنند. کیست که در جامعه ی ما نداند، که مجید کلکانی مربوط جریان مردمی و انقلابی بود و بعداً عضو رهبری گروه انقلابی و اخیراً هم رهبر سازمان مردمی "ساما" بود. او مارکسیست لنینیست و طرفدار اندیشه ی مائوتسه دون بود و در زیر شدیدترین شکنجه های ضد انسانی تزاران روسی و عوامل جنایتکارشان نه به اندیشه اش و نه هم به مردم و آرمان های مردمی اش پشت کرد او قهرمانانه درجه ی رفیع شهادت را بر سقوط در باتلاق کثیف تسلیمی برگزید. استاد نمیدانم که تو چرا پایت را بر پل بعضی از انقلابی نماها، که از انقلابی بودن مجید و ایدیولوژی اش خجالت میکشند و سخیفانه میکوشند که این جوهر درخشان را

در زیر غبار "آغا" گفتن ها پنهان نمایند، میگذاری؟ انقلابی بودن نه تنها که شرم نیست، بلکه مایه ی مباحات و افتخار می باشد. بگذار که سگان اخوانی و غیر اخوانی بجفند و علیه مجید به خاطر مردمی بودنش به خاطر انقلابی بودنش و بخاطر مارکسیست بودنش به لجن پراکنی پردازند. مگر از مردمی که مجید از آنها بود و در خدمت آنها بود نشنیده ای که دریا به دهن سگ مردار نمی شود. بگذار که سگها عوعو کنند، کاروان روال مبارزات مردمی علی الرغم قوی بودن استعمار و امپریالیسم فاشیستی امریکا و عوامل اخوانی و طالبی اش به پیش میرود.

ب: بسیاری از روشنفکران جوامع مذهبی نتوانسته اند با دگماتیسم مذهبی ببرند. آنها فقط مقدس و نامقدس، سیاه و سفید، انقلابی و ضد انقلابی را می شناسند و فکر میکنند، که یا باید بی اشتباه بود تا انقلابی و بی عیب بود و اگر اشتباه داشتی دیگر انقلابی بودنت زیر سوال میرود. آنها نمیدانند که انقلابی بودن مسئله ایست و دانشمند بودن و توانا بودن مسئله ی دیگر. هر کدام معیارهای خودش را دارد. یک فرد میتواند کاملا بیسواد و کم توان باشد، ولی انقلابی سترگ، به شرطیکه زندگی و هستی اش را در خدمت مردم و انقلاب قرار داده باشد. فردی دیگری ممکن دانشمند بی مثال و ناف زمین و زمان باشد، اما ضد انقلابی؛ زیرا که معیار انقلابی بودن کم توان بودن و پرتوان بودن، یا دانشمند بودن و کم دانش بودن نبوده، بلکه فقط و فقط قرار داشتن در موضع مردمی و خدمت به مردم و انقلاب می باشد. انقلابی نماها میکوشند، که از مجید معجزه ی مذهبی بی عیب و کمبود بتراشند و میترسند، که اگر به کمبودی از مجید برخورد شود، این معجزه از هم خواهد پاشید. برعکس مجید محصول محیط جامعه افغانستان بوده و در همان حد و سطح دانش و تجربه قرار داشت که مجموع جامعه و بخصوص جنبش انقلابی در آن قرار داشت. هیچ کسی پیدا نمی شود، که مجید را بخاطر دانشمند بودن بی نظیر و یا پیرو مرشد بودن و یا هم "معجزاتی"، مردمی و انقلابی بداند. فاشیسم هیتلر دانشمندانی را در اختیار داشت که برتری نظامی او را بر سایر جناهای امپریالیست تضمین نموده بودند. همین امروز به گفته ی محققین بیشتر از شصت درصد تحقیقات علمی در ایالات متحده امریکا صورت میگیرد و تعداد کثیری از دانشمندان پرتوان در خدمت تجاوز امپریالیسم امریکا قرار داشته و به تکامل دادن ضد بشری ترین سلاح های کیمیاوی و بیولوژیکی مصروفند. هیچ کسی آنها را نه انقلابی دانسته و نه هم مورد احترام میداند، چه رسد که مردمی و انقلابی خطابشان نماید. اگر معیار انقلابی بودن دانشمند بودن میبود، همین نگارگر پشت کرده به مردم و انقلاب به مراتب دانشمند تر از مجید بود. اما مجید انقلابی ای بود سترگ و نمونه و سرمشق عالی ای از تسلیم ناپذیری و پشت نکردن به مردم و آرمان والای شان. معیار نگارگر برای انقلابی بودن، دانشمند بودنست و معیار مجید خدمت به مردم و زندگی و هستی خود را درین راه ایثار نمودن. به همین خاطر او از "استعدادش و اینکه آن فرزانه مرد چگونه

زبان انگلیسی یاد گرفت و . . . یاد میکند تا بگوید که مجید با وجود کمتر بودن دانشش نسبت به من، قهرمان بود، و چون که من دانشمند تر از او هستم، پس مرا قهرمان بزرگتر از او باید بینداری. میگویند وقتی افلاطون مورد ستایش نادانی قرار گرفت متأثر شد. اگر مجید زنده می بود و میدانست که مورد ستایش پشت کرده ای قرار گرفته است، به یقین متأثر میشد و بخصوص که به غلط مورد ستایش قرار گرفته است. اما استاد تو متأسفانه نه تنها توصیف مجید ازین زاویه ضد انقلابی را مورد حمله قرار نداده ای بلکه با آب و تاب از آن یاد کرده و در زیرش خط تاکید هم کشیده ای. اینکه از زبان هگل خواسته ای که ازین مرتد حادثه بیافرینی، چه به "شکل دهمزنگ" و یا هم به "شکل پلچرخی" آن، نشان میدهد، که خودت نمیدانی که حادثه و حماسه از نظر یک انقلابی زمانی به یک رویداد میتواند خطاب شود، که در خدمت آرمان مردمی و ملی قرار داشته باشد. بلی شهادت پرافتخار مجید در زیر شکنجه ی عوامل بیگانه هم حادثه بود، هم حماسه و هم قهرمانی بی نظیر. ولی آن مردک جبون را حادثه خطاب نمودن، ممکن کسی را به فکری اندازد، که استاد او را حادثه میگوید تا خودش را نیز جز این حادثه بشمارند. فکر میکنم با این کار گذشته ات را ملوث میسازی. تصمیم بدست خودت می باشد، هر طوری که میخواهی بکن.

۴) با آوردن داستان صوفی غلام حضرت نمیدانم، که چه چیزی را میخواهی ثابت نمایی؟ میدانی که انقلابی بودن برتر از همه چیز میباشد، هم از هومانیزم (بشر دوستی) بورژوازی که مزه ی آنرا مردم ما امروز با تجاوز ایالات متحده امریکا بر کشور ما با جسم و جان میچشند و هم از عیاری خورده بورژوازی لومپن پرولتاریا که از فکر قهرمانبازی های دور از واقعیت ها ناشی می شود، زیرا که انقلابی بودن بمعنی خدمت به مردم و میهن میباشد و از انسان قهرمان خمی ناپذیر در برابر دشواریها می سازد. به گفته ی مارکس، وقتی ما تصمیم بگیریم به میلیون ها میلیون زحمت کش خدمت نمائیم، هیچ باری در جهان پیدا نمی شود که شانه های ما را خم نماید. رفاقت شخصی هرگز نمیتواند برتر از رفاقت سیاسی باشد. نمیدانم که داستان صوفی چه اندازه حقیقت دارد، ولی اگر حقیقت هم داشته باشد، نشاندهنده ی آنست که مجید علی الرغم قهرمان بودنش درین مورد فکر اشتباه آمیز داشته است، چراکه اگر رژیم های جابر حق داشته باشند، که برای دوام زندگی ننگین شان صوفی غلام حضرت ها را بگمارند، تا انقلابیون پاک چون مجید را از سر راه شان بردارد، پس سازمانهای انقلابی نیز حق دارد تا مرتدانی را که به جبهه ی دشمن پیوسته، رازها و اسرار سازمانی را افشا کرده و زندگی اعضای سازمان را به خطر می اندازند، از سر راه انقلاب بردارد؟ و الی چه شرایطی خاصی میتواند داشته است، که دلیل موجه زنده گذاشتن صوفی غلام حضرت شود. بلی هر فرد حق دارد که مثل نگارگر به انقلاب پشت کند و حتی مثل رنگین دادفر ننگ همکاری با رژیم دست

نشانده را بپذیرد و هیچ سازمان حق اعدام و یا کشتن فردی را بخاطر اختلاف فکری و حتی بخاطر پیوستن به جبهه ی دشمن را ندارد. اما اگر فرد مرتد مانند صوفی غلام حضرت موظف به کشتار اعضا و رهبری سازمان انقلابی شود، از سرراه روفتنش به وظیفه ی انقلابی مبدل میشود. البته این هرگز بدان معنی نیست، که قتل فردی را بروی شک و بدون ثبوت تائید کرد. تجاوز امپریالیسم بر کشورهای جهان سوم و قتل عام اهالی آنها جنایتست. مبارزه علیه امپریالیسم و براندازی رژیم دست نشانده ی آن انقلابست و اعدام خائینی پیوسته به امپریالیسم، که جان اعضا و رهبری سازمانهای انقلابی را هدف قرار میدهد عملیست انقلابی. نه اینکه آنرا بنا بر برداشت کودکانه ی خرده بورژوازیی مسئولیت نشناختن " در برابر تاریخ ، فرهنگ متعالی انسانی و انتقال این گنجینه ها به نسل های آینده" قلمداد کرد و به هیچ صورت "راه ورسم زشتی" نیست، که "برای فرزندان میهن به میراث" گذاشته شود. نسبت دادن "میراث دار"ی "و پاسدار"ی " فرهنگ بزرگ" فیودالی "عیاران پاک سرشت و ارزش های" ناپسندیده ی معنوی جامعه ی ضد انسانی و ضد افغانی به مجید، اهانت به شخصیت انقلابی او بوده و میراث داری و پاسداری فرهنگ انقلابی و ارزشهای فوق العاده عالی، مردمی و انقلابی آن قهرمان را زیر سوال بردنست. او به یقین "اهمیت پیوند های دوستی" انقلابی، "پاس نان و نمک" مردم و کشورش، "ارزش سلام و علیک ، تعهد به قول و قرار" با انقلابیون را میدانست و نه اینکه، "احترام گذاری به راه و رسم" فیودالی "گذشتگان را می شناخت" و هرگز هم "بدان ارج فراوان" نمی گذاشت. "او می دانست که" فرهنگ فیودالی "همه اش چیزی" است "که به زور سر نیزه ی فیودالان بدست آمده و به بازوی توانای زحمت کشان نابود میشود.

به راستی که، "در دنیای پول محوری و سود محوری کنونی،" انقلابی ماندن "به اکسیر نایاب مبدل گردیده است. وفاداری ، ترویج و پاسداری ارزشهای" انقلابی و ضد هومانیزم بورژوازی، "کار هر بالهوسی هم نیست. هستند کسانی که این چیز ها را به جوی نمی خرنند و در کوره راه رفاقت و دوستی پای شان می لنگد. نه دوستی شان به دوستی می ماند و نه دشمنی شان به دشمنی. امروز سر از یک گریبان بیرون می کنند و فردا" سرو کله ی شان از گریبان خائینی چون رنگین دادفر سپنتا بیرون می شود. در صورت اختلاف با خائنین فقط از دست خرده بورژواهای سرگردان میتواند بیاید که از آنها "با گلهای نیلوفر" استقبال نماید، "ته نشین شده های تالاب" در کثافت کمی میکند تا آنرا بر سر و روی خائنین باد کرد.

در اخیر نمیدانم استاد نسیم چرا هذیان نامه ی روشنفکران وامانده در خلا را به عاریت گرفته، "پیوستن و پریدن را" که بحر خون پاک انقلابیونی چون مجید آنرا از هم جدا می کند، "دو طرف یک سکه تعریف کرده" و میخواهد، گریبانش را با

شیرین و پرنشاط خواندن "وصلت ها" و تلخ و ناگوارخواندن "جدایی ها" و انداختن گناه آن بگردن رضای "مالک لوح و قلم"، از دست محاسبه ی انقلابی آزاد سازد. نخیر استاد مسئله به این سادگی هم نیست. پیوستن و ماندن در راه مردم خطر اعدام دارد، اگر این را پذیرفتی، زندگی ات مجیدوار بزرگ و مرگت هم مثل مجید پرافتخار خواهد بود و اگر بریدی زندگی ات نگارگروار به پیشیزی نیارزیده و مرگت سبک تر از پر قو خواهد شد. پس بیا و "رخ ته مالوم کو" و از انقلاب و ضد انقلاب یکی را انتخاب کن. مشکل است همزمان هم انقلابی بود و هم لومپن پرولتاریای فیودالی چون "عیار خراسان"!